

فراسوی رنگین کمان

بینش مولانا رومی از حقیقت در سنن گوناگون

دکتر هایده قمی

عضو هیئت علمی پژوهشگاه

علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

نگرش اهل تصوف به مفهوم حقیقت در سنن گوناگون کمتر مورد کندوکاو محققان اسلام‌شناسی و منتقدان ادبی قرار گرفته است. جامعه اسلامی غالباً با اعتقاد بر این که حقیقت باید تعریفی از قبل تعیین شده داشته باشد، آن را در فضایی محدود محبوس می‌کند و در بند سلسله‌ای خاص از قوانین و قراردادهای قرار می‌دهد. چهره تأثیرپذیرفته جامعه از بینشی این چنین باعث می‌شود که مسلمانان امروز از یاد ببرند پیشینیان آنها هرگز به چنین محدودیت‌های وضع شده‌ای قایل نبودند و این‌گونه تقسیمات را به کلی رد می‌کردند.

در مقاله حاضر، درباره مفهوم حقیقت در بینش مولانا جلال‌الدین رومی و در ارتباط با سنن گوناگون بحث و شیوه بیان آن در ابیات مثنوی و نیز غزلیات استاد بررسی شده است.

پیشگفتار

در صحبت از «حقیقت»، زبان سرشار از رمز مولانا رومی (۶۷۲-۶۰۴ ه.ق. / ۱۲۷۳-۱۲۰۷ م.) و ذخایر بی‌پایان اشارات و استعارات او، از ابهام فاصله می‌گیرد و قالب صراحت برمی‌گزیند (شیمل، ۱۹۸۰: ۴۷)؛ ولی سلاح ایما حتی آنجا که کلام وی صریح است و مستقیماً شخص و یا اشخاص خاصی را مخاطب قرار می‌دهد، همان‌گونه که استاد نیکلسون (۱۹۴۵-۱۸۶۸) نیز اشاره می‌فرماید (Xliii: ۱۹۹۴)،

به قدرت در ابیات او غایب است. ابیاتی که در این مقاله بدانها اشاره شده است، از شواهد بی شمار در این زمینه‌اند.

* * *

مولانا در ابیات زیر، با به تصویر کشیدن وجود انسان در شمایل شیرهای نقاشی شده بر روی یک پرچم، به حرکت آنها که در حقیقت ناشی از قدرت باد است، اشاره می‌کند و در نظر، زنده‌شان می‌نمایاند. او در این تصویر، «شیر و باد» و «انسان و حقیقت» را در ارتباطی مستقیم با یکدیگر قرار می‌دهد و پرده ابهام از استعارات و تشابهات به کار گرفته شده برمی‌دارد.

ما همه شیران ولی شیر علم	حمله‌شان از باد باشد دم به دم
حمله‌شان پیدا و ناپیداست باد	آن‌که ناپیداست از ما کم مباد

(مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۶۰۳-۶۰۴)

حقیقتی که مولانا رومی در ابیات مثنوی و غزلیات شمس تبریز بدان به عنوان عصاره روح انسان اشاره می‌کند، تنها با «چشم بینا» و در «آینه درون» قابل رؤیت است:

آینه دل چون شود صافی و پاک	نقش‌ها بینی برون از آب و خاک
----------------------------	------------------------------

(همان، دفتر دوم، بیت ۷۲)

در این مقاله، دربارهٔ بینش مولانا رومی در مورد «مفهوم و جلوه حقیقت» در سنن گوناگون، با پاسخ به سه سؤال زیر بحث می‌شود:

۱. مولانا رومی حقیقت را در سنن مختلف چگونه و به چه صورت مشاهده می‌کند؟ (در اینجا نحوه برخورد وی بررسی می‌شود).

۲. انگیزه مولانا رومی در مشاهده از حقیقت در سنن مختلف به گونه‌ای که برگزیده، چیست؟ (در این قسمت، دربارهٔ سرچشمه الهامات مولانا بحث می‌شود).

۳. دلیل گرایش مولانا رومی به چنین نگرشی چیست؟ (این مبحث، کندوکاوی است در اهداف استاد در این راستا).

الف - نحوه برخورد

مولانا رومی در دفتر دوم مثنوی، داستان چهار هندو را بازمی‌گوید که برای نماز به مسجدی وارد می‌شوند و موقعی که آماده‌نمایش می‌شوند، مؤذن بانگ اذان برمی‌آورد. در این لحظه یکی از هندویان که تمرکزش به هم می‌خورد، لب به اعتراض می‌گشاید. هندوی دوم به هندوی اول معترض می‌شود که چرا آرامش او را برهم زده است و هندوی سوم هردوی دیگر را سرزنش می‌کند که چرا سکوت او را برهم زده‌اند و هندوی چهارم با خشنودی زمزمه می‌کند که: «خدا را شکر که من مانند این سه تن مزاحم و پرخاشگر نیستم» (همان، ابیات ۳۰۴۵ - ۳۰۲۷).

مولانا رومی در ادامه این حکایت متذکر می‌شود که هیچ‌یک از این چهار تن را بر دیگری رجحانی نیست؛ چرا که هر کدام از خود غافل شده و فقط عیب دیگری را به دیده گرفته است. مولانا در این داستان کوتاه اقوام و سنن مختلف را بی‌هیچ تبعیض و مشکلی در کنار هم قرار می‌دهد و اشاره خود را متوجه طرز فکر و نحوه برخورد انسان‌ها می‌سازد و آن را زیربنای اختلاف‌های فردی و اجتماعی معرفی می‌کند. از ابیات این حکایت چنین برمی‌آید که مولانا رومی حامی کسانی نیست که با تأکید بر تفاوت‌ها و خرده‌گرفتن بر آنها حقیقت را چه در مقیاس شخصی و چه در سطحی کلی‌تر چون نظام‌های فکری و ایمانی نادیده می‌گیرند. بینش مولانا درباره سنن گوناگون، بر پایه همین اعتقاد استوار است. داستان چهار هندو، یکی از بسیار مواردی است که مولانا رومی نگرش خود را درباره «حقیقت‌بینی» در آن منعکس ساخته است. در هیچ‌یک از ابیاتی که مولانا رومی به بیان حقیقت و جلوه آن در سنن غیرمسلمان اختصاص داده، هیچ‌گونه تبعیض و رجحان یک سنت و فرقه بر دیگری به چشم نمی‌خورد. در تمامی ابیات مثنوی و غزلیات شمس تبریز نیز اشاره‌ای در دست نیست که نشان دهد او جامعه اسلامی را یکپارچه و بدون تفاوت‌های قومی و نژادی و یا فرهنگی می‌دیده است. بنابراین می‌توان گفت که وی تفاوت‌ها را می‌دیده و اختلافات ناشی از آنها را لمس می‌کرده، ولی در پناه عرفان خویش فراسوی آن ره می‌پیموده است.

مولانا رومی آنگاه که قلم اشاره به حقیقت نهفته در نهاد سنن غیراسلامی و اسلامی برمی‌دارد، هوایی بی‌طرفانه بر او مستولی می‌شود که وی از سه طریق آن را به نظاره می‌گذارد:

۱. پذیرفتن و درک یکدگر

پذیرفتن اقلیت و اکثریت‌های مذهبی، قومی و فرهنگی مسلمان و غیرمسلمان، احترام به آرای ایشان، و بازساخت و درک حقیقت در سنن غیراسلامی و فرقه‌های اسلامی از سوی مولانا همانند سایر صوفیه، از یک سوناشی از اعتقاد وی به اصول تصوف است که خود جوایب صلح و دوستی است؛ و از سوی دیگر نشأت گرفته از آگاهی عمیق و وسیع استاد درباره سنن گوناگون است که در اشعار وی مشهود است. در ابیات مثنوی و غزلیات شمس تبریز، به تکرار اشارات دقیقی به مبانی آیین بودا، یهود، مسیح و محمد (ص) شده است.

مولانا رومی به کثرت تظاهر حقیقت در سنن مختلف معترف است؛ در عین حال، به پوچی اختلاف‌های ظاهری اشاره و توجه مخاطبان خود را به اتحاد موجود در این به ظاهر کثرت معطوف می‌کند. برای مثال، او در ابیات ۶۷۳-۶۷۴ از دفتر اول مثنوی، به تعداد پیام‌آوران و کلام واحدشان اشاره می‌کند ولی با نبرد نامی از هیچ یک، ایشان را از یکدگر متمایز نمی‌کند و بدین ترتیب، به انبیا به صورت یک پیکر واحد که نماینده و معرف خداوندگارند، می‌نگرد:

چون خدا اندر نیاید در عیان نایب حق‌اند این پیغمبران

نه غلط گفتم که نایب یا منوب گر دو پنداری قبیح آید نه خوب

بر همین مطلب در ابیات زیر نیز تأکید شده است. یکی از نکات جالب در این ابیات این است که مولانا رومی کلمه «رسول» را به صورت جمع به کار می‌گیرد بی آنکه ذکری از مسلمان و یا غیرمسلمان بودن آن به میان آورده باشد؛ شاید به این دلیل که نگاه او به ورای چنین تفاوت‌ها معطوف است:

چون رسولان از پی پیوستن‌اند پس چه پیوندندان چون یک تن‌اند

(همان، دفتر اول، بیت ۲۸۱۳)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، مولانا رومی در این ابیات، با ادای احترام به تمامی سنن و پیروانشان، نه تنها بینش بی تبعیض خویش را بیان می‌دارد، بلکه اذهان را به گذر از تفاوت‌های ظاهری و مشاهده «جوهر هستی» و کسب «چشم بینا» رهنمون می‌شود. او در دو بیت زیر، تلاش نکردن برای کسب نور درون را در قالب شخصی که خود را در پشت شیشه‌ای تاریک محبوس کرده است، به تصویر می‌کشد:

پیش چشمت داشتی شیشه کبود زان سبب عالم کبودت می نمود
گر نه کوری این کبودی دان ز خویش خویش را بدگو مگو کس را تو بیش
(همان، ابیات ۱۳۳۰ - ۱۳۲۹)

بنابراین می توان گفت که مولانا رومی بازشناخت و درک حقیقت را در سنن گوناگون، از اساس بینش و نگرش بدون تبعیض به این سنن و عروج به فراز اختلاف‌های ظاهری می داند؛ و لازمه چنین نگرشی، آگاهی از حقیقت واحد نهفته در این کثرت ظهور است که او از آن به عنوان «چشمان بینا» و یا «نور درون» نیز یاد می کند.

۲. احترام

روش دیگری که مولانا رومی برای انعکاس بینش خویش درباره سنن مختلف برمی‌گزیند، اظهار احترام به عقاید دیگران است. داستان «موسی و شبان»، یکی از شواهد متعددی است که در آن این موضوع به صراحت بیان شده است. در این حکایت، موسی محصور در طریق خاص خویش برای مشاهده حقیقت و ارتباط با آن، احترامی و ارزشی برای چوپان ساده که بینش خاص خود را در این مورد بیان می دارد و راه خود را برای رسیدن به آن می‌پیماید، قایل نمی‌شود؛ در نتیجه، او را سرزنش و به کفر متهم می‌کند و در رد عقاید او درنگ نمی‌کند.

صدای مولانا رومی در اینجا - که در حقیقت، طنین افکن کلام خداوند است - هشدار دهنده است. او موسی را متوجه می‌سازد که قلب‌های صادق می‌توانند حقیقت را در هر قالب و نظامی بینا باشند؛ همان‌گونه که موسی و شبان از مسیرهای مختلف چنین می‌کنند. موسی اینجا می‌آموزد که دلیل احترام نگذاشتن او به شبان، تفاوت راه و روش وی با مسلک خویش است و اینکه شیوه بیان عقاید و عواطف، هر چند متفاوت با آنچه شخص بدان خو گرفته و یا معتقد است، نباید باعث محترم نشمردن و در نتیجه تفرقه و خصومت بین افراد جامعه بشری شود. موسی به این حقیقت نیز پی می‌برد که تمامی ابنای بشر تا زمانی که در اندیشه و کردارشان درستی را دنبال می‌کنند، سزاوار احترام‌اند زیرا که خداوند به درون انسان می‌نگرد:

ما زبان را ننگریم و قال را ما درون را بنگریم و حال را

ملت عشق از همه دین‌ها جداست عاشقان را ملت و مذهب خداست
(همان، دفتر دوم، ابیات ۱۷۵۹ و ۱۷۷۰)

۳. عدم انتقاد

سومین شیوه مولانا رومی برای ارائه بینش خود در رویارویی با مفهوم و جلوه حقیقت در سنن مختلف، عدم انتقاد است. در ابیات مثنوی و غزلیات شمس تبریز، هیچ‌گونه اشاره انتقادآمیز و یا سخن موافقی که نمایانگر برتری نظام و یا طریقی بر نظام و یا طریقی دیگر باشد، مشاهده نمی‌شود. ولی مولانا رومی از نیازهای یک جامعه سالم آگاه است؛ و بدین سبب، انتقاد وی نه از تفاوت و اعتبار مذاهب گوناگون در مقابل یکدیگر بلکه متوجه کسانی است که در لوای فرقه‌های مختلف رفتارهای نادرستی در برابر هم دارند. او چنین اعمالی را مانع انسان در راه حقیقت می‌داند.

کوشش مولانا رومی در ارتقای درک افراد جامعه بشری از یکدیگر، پذیرفتن تفاوت‌ها و احترام متقابل در جمع فرقه‌های مختلف و درمیان پیروان سنن گوناگون، انتقاد وی را - همان‌گونه که اشاره شد - نه در اصول عقاید و روش بیان آن بلکه در کردارهای ناسالم افراد اجتماع بشری در مقابل یکدیگر متمرکز می‌سازد و در سه رده بیان می‌دارد:

۱. ریا: مولانا رومی ریا و سالوس را چه در قالب کلام و چه در پوشش عمل محکوم می‌کند و همان‌گونه که از ابیات زیر برمی‌آید، آن را منحرف‌کننده انسان از راه حق و بازشناسی حقیقت می‌داند:

دل نیارامد به گفتار دروغ آب و روغن هیچ نفروزد فروغ
(همان، بیت ۲۷۳۵)

۲. قشرگرایی: مولانا رومی در ابیات خویش سعی دارد خواننده را به عمق و جوهر مسائل متوجه سازد و او را از اسارت در ظواهر بازدارد. به اعتقاد او، قشرگرایی در عقاید و کردار در لوای هر سنتی، انسان را از حقیقت دور می‌راند. انسان قشرگرا خود را در دامی محبوس می‌کند که در آن تفاوت‌ها عظیم‌تر نمایان، تفرقه و نفاق حاکم و جوهر اصلی به دست فراموشی سپرده شده است. آن‌که به ذات می‌پردازد، جز خوبی نمی‌بیند و فقط ره حقیقت می‌پیماید. ابیات زیر

نمونه‌ای است از بیان این نکته نزد مولانا رومی:

اهل صیقل رسته‌اند از بو و رنگ هر دمی بینند خوبی بی درنگ
نقش و قشر علم را بگذاشتند رایت عین‌الیقین افراشتند
رفت فکر و روشنایی یافتند نحر و بحر آشنایی یافتند

گرچه نحو و فقه را بگذاشتند لیک محو و فقر را برداشتند

صد نشان از عرش و کرسی و خلا چه نشان بل عین دیدار خدا

(همان، دفتر اول، ابیات ۳۴۹۴-۳۴۹۲، ۳۴۹۷، ۳۴۹۹)

۳. افراط‌گرایی: در ابیات مولانا رومی، بسیار به افراط‌گرایی اشاره شده است.

مولانا کردارهای افراط‌گرایانه را محکوم می‌کند و آنها را اساس تعصبات قومی، نژادی و مذهبی می‌داند. در نظر وی، چنین رفتارهایی آتش خصومت را در جامعه بشری فزون می‌کند و انسان را از رسیدن به حقیقت بازمی‌دارد. مولانا رومی در ابیات خویش بینشی وسیع و برخورداردی آمیخته با اشراق درمقابل مسائل دنیوی و معنوی پیشنهاد می‌کند که چشم را - چنان‌که در ابیات زیر بیان شده است - به حقیقت می‌گشاید:

خویش را صافی کن از اوصاف خود تا ببینی ذات پاک صاف خود
ببینی اندر دل علوم انبیا بی کتاب و بی معید و اوستا

(همان، ابیات ۳۴۶۱-۳۴۶۰)

افراط‌گرایی در اندیشه و در عمل هر دو از نظر مولانا رومی مردود و بازدارنده راه حق است. او پیرو این اندیشه، جماعتی را در ابیات زیر به تصویر می‌کشد که در تظاهر به حق‌جویی، از درک و لمس حقیقت به دور افتاده‌اند:

معشوق تو همسایه و دیوار به دیوار

در بادیه سرگشته شما در چه هوایید

گر صورت بی صورت معشوق ببینید

هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شما بید

(کلیات شمس یا دیوان کبیر، غزل ۶۴۸)

چنان‌که ملاحظه شد، مولانا رومی در مورد سنن غیراسلامی و اسلامی، بینشی گسترده و عاری از تعصب دارد. او حضور و جلوه حقیقت را در انحصار سنتی خاص نمی‌داند. جریان سیال ذهن او همان‌گونه که در ابیات مثنوی و غزلیات شمس تبریز پدیدار است، اشاره بر آن دارد که تمامی سنن راه به یک سو دارند؛ و هر سنتی به شرط روشن‌ضمیری پیروانش می‌تواند راهگشا و نردبان عروج انسان باشد و در سایه جهل درون ریسمان افول وی. بنابراین، برعهده فرد است که از فراز و آن سوی تفاوت‌ها حقیقت واحد را دریابد و وحدت را در کثرت بازشناسد. در بینش مولانا رومی، سنن گوناگون همانند پله‌های یک نردبان‌اند؛ نردبانی که به حقیقت رهنمون است.

ب - منابع الهام

دومین مطلب مورد توجه در این مقاله، سرچشمه الهامات مولانا رومی در رویش و پرورش بینش وی درباره مسئله حقیقت در سنن مختلف و روش انعکاس آن در ابیات خویش است.

شناخت حقیقت در جریان سیال افکار مولانا رومی، برپایه اصولی استوار است که در بینش صوفیانه او ریشه دارد. این اصول را که وی در عمق با دیگر شاعران اهل تصوف، همچون سنایی (متوفی ۱۱۵۰)، عطار (متوفی ؟ ۱۲۳۰/۱۲۲۰)، سعدی (متوفی ۱۲۹۱) و حافظ (متوفی ۱۳۹۰)، شریک است، می‌توان در چهارگروه قرار داد. بعضی از ادیبان اسلام‌شناس از جمله استاد نیکلسون، استاد ان ماری شیمیل^۱ (۲۰۰۳-۱۹۲۲)، استاد چیتیک^۲ و استاد اوا دو ویتری - میروویچ^۳ (۱۹۹۹ - ۱۹۰۹)، در بررسی‌های خود به این اصول اشاره کرده‌اند؛ که به دلیل اهمیت در مسیر بحث حاضر، اشاره مختصری به آنها می‌شود (شیمیل، ۱۹۸۰؛ نیکلسون، ۱۳۷۳/۱۹۹۴؛ ویتری - میروویچ، ۱۹۷۳؛ چیتیک، ۱۳۵۳):

درک و آگاهی مولانا رومی از حقیقت و بازشناسی آن در قالب هر گونه رمز و

1. Annemarie Schimmel

۲. ویلیام سی چیتیک (William C. Chittick)، استاد بخش مطالعات تطبیقی دانشگاه ایالتی نیویورک (State University of New York).

3. Eva de Vitray - Meyerovitch

به شکل هر نوع اشاره، از پنج اصل به شرح زیر الهام گرفته است:

۱. قلبی آکنده از برکت الهی

این قلب نزد مولانا رومی، همانند دیگر صوفیه، موهبتی است از سوی خداوند به انسان منتخب او، که آتش جاودانه ترک سیاهی جهل و حرکت به سوی نور حقیقت را درون او به پا می‌کند. پس می‌توان قلب متبرکه مولانا رومی را نقطه شروعی دانست در جریان ذهنیات وی به سوی آگاهی و بینش حقیقت در تمامی سنن مختلف؛ همان‌گونه که خود نیز بدان اشاره می‌کند:

این طلب در ما هم از ایجاد تست رستن از بیداد یارب داد تست

(مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۳۷)

۲. اعتقاد به اصل وحدت وجود

مولانا رومی تمامی ابیات مثنوی و غزلیات شمس تبریز خود را براساس اصل وحدت وجود بنا می‌نهد. اعتقاد و اخلاص وی به این اصل که در واقع اساس مکتب فکری او را تشکیل می‌دهد، از هر کلام او به گوش می‌رسد، همانند شاهد زیر. در این ابیات، مولانا رومی آینه را به عنوان نشانه قلب پاک به کار می‌گیرد که در آن «عاشق» و «معشوق» در اتحاد رویت می‌شوند:

گفتم آخر آینه از بهر چیست تا بداند هر کسی کو چیست و کیست
آینه آهن برای پوست‌هاست آینه سیمای جان سنگی بهاست
آینه جان نیست الا روی یار روی آن یاری که باشد زان دیار
(همان، دفتر دوم، ابیات ۹۶-۹۴)

اعتقاد مولانا رومی به مفهوم وحدت وجود، آگاهی و توانایی مشاهده وحدت در کثرت و شناخت حقیقت را در تمامی سنن به او می‌بخشد. این اعتقاد همچنین او را بر آن می‌دارد تا سنن گوناگون را نه همانند ابزار تفرقه و تقسیم حقیقت، بلکه همچون جاده‌هایی تصور و تصویر کند که همه به یک هستی واحد رهنمون‌اند.

۳. ارزش برای مقام انسان

انسان به عنوان قطره‌ای از حقیقت مطلق نزد مولانا رومی از ارزشی والا

برخوردار است. این ارزش به اندازه‌ای است که او کتاب مثنوی خود را با تمجید از انسان آغاز می‌کند که نمود خداوند است. به شهادت تاریخ، این اثر مولانا رومی تنها اثر نگاشته شده بدین‌گونه در ادب ایران است. در ابیات مثنوی و غزلیات شمس تبریز، بارها به ارزش و احترام انسان اشاره شده است. برای مثال می‌توان به ابیات ۲۳۵۱-۲۲۲۷ از دفتر دوم مثنوی اشاره کرد که گفت‌وگویی بین پیر و سالکی را به نمایش می‌گذارد. در اینجا مراد به مرید خود که قصد زیارت حج را دارد، می‌گوید:

چون مرا دیدی خدا را دیده‌ای گرد کعبه صدق برگردیده‌ای
 خدمت من طاعت و حمد خداست تا نپنداری که حق از من جداست
 چشم نیکو باز کن در من نگر تا ببینی نور حق اندر بشر

(همان، ابیات ۲۲۴۹ - ۲۲۴۷)

مولانا رومی در ابیات یادشده، با به‌کارگیری کلمه «بشر» توجه را به این نکته می‌خواند که منظور وی تنها معطوف به ارزش پیر نزد سالک نبوده، بلکه تأکید بر ارزشی است که «انسان» به‌عنوان پرتوی از خداوند دارا است.

مولانا در ابیاتی دیگر، تصویر شخصی را ترسیم می‌کند که در چشمان مخاطب خویش، وی را با خود در اتحاد می‌یابد؛ و از آنجا که هرکس می‌تواند تصویر خود را در چشم دیگری باز بیند، مولانا رومی در این ابیات «چشم» را به‌عنوان نشانه‌ای برای جلوه «انسان» برمی‌گزیند تا متذکر شود که همه انسان‌ها یکسان و به یک اندازه با ارزش و درخور احترام‌اند زیرا همگی نمودی از خداوند و هر یک تصویری در دیگری‌اند.

نقش من از چشم تو آواز داد که منم تو تو منی در اتحاد

(همان، بیت ۱۰۳)

همان‌گونه که در ابیات فوق ملاحظه می‌شود، مولانا رومی از مقام انسان تمجید می‌کند، زیرا که او را جلوه‌ای از ذات مطلق حق می‌داند. ارزشی که او برای انسان قایل است، وی را بر آن می‌دارد تا به راه‌هایی که انسان برای شناخت حقیقت و جلوه سحرآمیز آن برمی‌گزیند و همچنین به صداقت کوشش وی در جهت حصول به ذات مطلق حق ارزش و احترام نهد؛ هرچند که آن را در ظاهر با اعتقادات و شیوه بیان خویش متفاوت ببیند.

بر اساس این دیدگاه استاد است که در ابیات مثنوی و غزلیات شمس تبریز اشاره‌ای مبنی بر محدود و یا مشخص کردن طریقی خاص برای رسیدن به حقیقت و یا اعمال نظر در مورد بهتر یا بدتر بودن مکتبی بر مکتب دیگر به چشم نمی‌خورد. همچنین، در این ابیات، نشانی دال بر محکومیت روش و راه شخص و یا گروهی برای رسیدن به حقیقت وجود ندارد. مولانا رومی حق انتخاب را محفوظ می‌دارد و خواننده و شنونده خویش را برای کشف و تجربه شخصی تشویق می‌کند.

۴. ارزش برای مقام عشق

مقام عشق بی‌شک یکی از موضوعاتی است که مولانا رومی بسیار بدان پرداخته است. اما در بررسی اجمالی این مقاله به این مفهوم، توجه به تأثیر مفهوم کلی عشق بر بینش مولانا رومی در باب حضور و جلوه حقیقت در اقلیت و اکثریت‌های مذهبی متمرکز می‌شود.

مولانا رومی به اشاره خویش، از عشق آمده و در عشق زیسته است و ره به سوی عشق دارد. او - همان‌گونه که در ابیات زیر مشهود است - عشق را زیربنای وجود انسان معرفی می‌کند:

آفرین بر عشق کل اوستاد صد هزاران ذره را داد اتحاد
همچو خاک مفترق در رهگذر یک سبوشان کرد دست کوزه‌گر

(همان، ابیات ۳۷۲۸ - ۳۷۲۷)

مقام و مفهوم عشق نزد مولانا رومی، در نحوه برخورد و ارتباط وی با کسانی که تفکر و راه و روشی متفاوت با او دارند، تأثیری به سزا دارد. ایمان مولانا رومی به قدرت عشق در بی‌جلوه کردن تقسیمات و تفرقه ناشی از آن، و نیز به عنوان مرهمی بر زخم‌های بشری و برقرارکننده صلح و آرامش، نحوه برخوردی پذیرنده و بردبار در مقابل پیروان سنن مختلف به او می‌بخشد. در نتیجه وی میدانی وسیع برای شناخت و درک حقیقت در اختیار خود و نیز مخاطبان خود قرار می‌دهد.

۵. ارزش برای مقام معرفت

مولانا رومی در ابیات خود، اهمیت والایی برای مقام معرفت قایل شده و از آن

به عنوان راه رستگاری انسان یاد کرده است:

آفتاب معرفت را نقل نیست مشرق او غیر جان و عقل نیست

بعد از آن هر جا روی مشرق شود شرقها بر مغرب عاشق شود

(همان، ابیات ۴۳ و ۴۶)

مولانا بر این اعتقاد است که خود آگاهی و عشق بلا شرط به همنوع در هر انسان می تواند راهبر وی به حقیقت باشد؛ و مسئله مهم، تجربیات شخصی هر فرد است. معرفت در نظر مولانا رومی، امکان ادامه حیات با ذهنی آگاه و به دور از تعصبات دنیوی و معنوی را به انسان می دهد؛ و آنگاه او درمی یابد که حضور و جلوه حقیقت و نیز راه های کشف آن می تواند به کثرت پویندگان آن باشد. معرفت چنان که در ابیات مولانا رومی مشهود است، از کوه نظری می کاهد و به بینش انسان عمق و وسعت می بخشد و در نتیجه - همان گونه که از ابیات زیر برمی آید - نیرویی سازنده در او به وجود می آورد:

جان شناسان از عددها فازغانند غرقه دریای بی چونند و چند
جان شو و از راه جان جان را شناس یار بپیش شونه فرزند قیاس

(همان، دفتر سوم، ابیات ۳۱۹۲-۳۱۹۱)

در بینش مولانا رومی، معرفت به زندگی معنوی محدود نمی شود، بلکه با فعالیت های دنیوی عمیقاً مرتبط است. معرفت به روح انسان صلح و آرامش می دمد؛ و قلبی که نور اشراق بر آن بتابد، توانایی آن را می یابد که خود را از قیود ظواهرها سازد و متوجه جوهر ذات شود. بیت زیر یکی از موارد بی شماری است که در آن، استاد به بیان این نکته می پردازد:

اهل صیقل رسته اند از بو و رنگ هر دمی بینند خوبی بی درنگ

(همان، دفتر اول، بیت ۳۴۹۲)

مولانا رومی معرفت را افزاینده حسن رثوت و عشق در انسان می داند؛ و از آنجا که عشق در نزد مولانا رومی بنیاد تمامی «وجود» است، چنین اشارتی عمق احترام و ارزش وی را در مورد معرفت نمایان می سازد.

از محبت دردها صافی شود از محبت دردها شافی شود

این محبت هم نتیجه دانش است کی گزافه بر چنین تختی نشست

(همان، دفتر دوم، ابیات ۱۵۳۰ و ۱۵۳۲)

مولانا با تأکید بر ارزش و تأثیر معرفت بر زندگی انسان، توجه مخاطبان خود را به این نکته معطوف می‌سازد که فقط در پناه اشراق است که می‌توان حقیقت را در پشت هر حجاب، نهفته در هر قالب، و یا نهان در هر مکتب و سنتی باز شناخت: تو به صورت رفته‌ای گم‌گشته‌ای زان نمی‌یابی که معنی هشته‌ای

درگذر از نام و بنگر در صفات تا صفات ره نماید سوی ذات

اختلاف خلق از نام اوفتاد چون به معنی رفت آرام اوفتاد

(همان، ابیات ۳۶۷۰ و ۳۶۸۰ - ۳۶۷۹)

از بحثی که گذشت، می‌توان پی‌برد که بینش صوفیانه مولانا رومی همچون چشمه الهامی در جریان سیال ذهن او به سوی حقیقت است و اهمیت به سزایی در وسعت و عمق نظر وی در این رابطه دارد. همچنین می‌توان نقش بارز بینش صوفیانه را در رهایی از بند تعصبات و نیز در ایجاد رفتاری هماهنگ و مطابق با نحوه نگرش و بیان وی در مقابل آنها که حقیقت را متفاوت با او می‌دیدند و جست‌وجو می‌کردند، دید.

ج - اهداف

بحث پایانی در این مقاله معطوف به اهدافی است که مولانا رومی در نحوه نگرش خویش به حضور و جلوه حقیقت در سنن گوناگون دنبال می‌کند. «زمان» و «مکان» مولانا رومی، وی را در محیطی چندفرهنگی و آمیخته با سنن و مذاهب گوناگون قرار می‌دهد. داستان زندگی استاد، یادآور دو نکته مهم است (شیمل، ۱۹۸۰: ۵۸-۳؛ نیکلسون، ۱۹۹۴: مقدمه).

۱. مولانا رومی در طول حیات خویش، به‌خصوص در دوران کودکی، طعم تلخ کشمکش‌های سیاسی و خصومت‌های قومی و نژادی را تجربه کرد. او در پنج سالگی مجبور شد شهر و دیار خویش را ترک کند. به اشاره استاد شیمل در شرح

حال کامل مولانا رومی، در سال ۱۲۰۶ شهر وی به تصرف خوارزمشاه درآمد. بی‌مهری سلطان محمد خوارزمشاه با مشایخ عصر از جمله با پدر مولانا رومی و ناامنی‌های ناشی از آن، سبب شد وی به همراه خانواده خراسان را ترک گوید، از راه بغداد به مکه رود و از آنجا در الجزیره ساکن شود. پس از نه سال اقامت مولانا در ملاطیه، سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی - که عارف مشرب بود - ایشان را به پایتخت خود شهر قونیه دعوت کرد و این خاندان مقیم آنجا شدند (شیمل، ۱۳: ۱۹۸۰). اشارات مولانا رومی به این وقایع خونین و آثار دلخراش آن در آثار خویش گواه آن است که حوادث ناگوار کودکی زخم‌های جاودانه‌ای در جسم و جان او برجای نهاده است (کلیات شمس یا دیوان کبیر، غزل‌های ۲۵۲۹، ۲۲۸۲ و ۳۰۷۳).

۲. قتل عام مغول و ویرانی شهرهای بسیار از جمله بلخ به دست ایشان در سال ۱۲۲۰ و به جاماندن کمتر از ویرانه‌ای از آنها، نه تنها زخمی پایدار در روح مولانا رومی بلکه ملتی به شدت زخم دیده و زخم خورده برای او برجای نهاد؛ نسلی که به فقدان‌های وسیع دچار و تحقیر شده و از غرور و احترام به نفس، چندان برای او باقی نمانده بود.

مولانا رومی گرچه به عزیمت از زادگاه خویش مجبور شد، هرگز - همان‌گونه که در ابیاتی‌اش بیان می‌دارد - نه آن را ترک کرد و نه مردمش را از خاطر زدود (فروزانفر، ۱۳۵۹: ۱۸ - ۸؛ آربری، ۱۹۴۲). وی در راستای کمک به مردم آسیب دیده‌اش، سعی دارد با سروده‌های خود غرور و ارزش‌های شخصی را که طی این حوادث ناگوار ازدست رفته بود، به آنان بازگرداند و هویت و میراث ربوده شده این مردم توسط فرمانروایان بیگانه را احیا کند. این تلاش در اشعار مولانا بسیار به چشم می‌خورد. شاهد زیر نمونه‌ای از این ابیات است. وی در اینجا با ابراز اعتماد و ایمان به خوبی ذاتی این مردم زجرکشیده، اشاره مستقیمی به رسالت خویش برای کمک به ایشان می‌کند.

آمده‌ام که تا به خود گوش‌کشان‌کشانمت

بی‌دل و بی‌خودت کنم در دل و جان نشانمت

آمده‌ام بهار خوش پیش تو ای درخت گل

تا که کنار گیرمت خوش خوش و می‌فشانمت

آمده‌ام که تا تو را جلوه دهم در این سرا
همچو دعای عاشقان فوق فلک نشانمت
(کلیات شمس یا دیوان کبیر، غزل ۱۵۳۵)

همان‌گونه که از این ابیات برمی‌آید، مهر مولانا رومی به مردمش، تلاش وی در آرام ساختن دردهایشان، هدایتشان به سوی یک زندگی بهتر و مساعدتشان برای ادامه زندگی در شرایطی نابسامان، وی را بر آن می‌دارد که در بینش خویش درباره حضور و جلوه حقیقت در تمامی سنن سه انگیزه و هدف را دنبال کند:

۱. صلح و آرامش

اساس بینش مولانا رومی، آگاهی مطلق از حقیقت واقعیات است. به اعتقاد او، اگر کسی حقیقت را بداند، به هیچ تعلیمی نیاز ندارد؛ و اگر آن را نداند، حتی اگر به تعالیم گوش فرا دهد، در حقیقت چیزی نمی‌شنود. توانایی مولانا رومی در مشاهده و شناخت حقیقت در سنن اسلامی و غیراسلامی و انعکاس آن در تعالیمش، آرامش و صفا را جایگزین آتش خصومت در اجتماع می‌کند و عشق و احترام به هم‌نوع و تفاهم حاصله در بینشان را پیش چشم اعضای جامعه بشری به نمایش می‌گذارد؛ همان‌گونه که در ابیات زیر بدان اشاره شده است:

بت پرستی چون بمانی در صور صورتش بگذار و در معنی نگر

.....
بسنگر اندر نقش و اندر رنگ او بسنگر اندر عزم و در آهنگ او
گر سیاه است او هم آهنگ تو است تو سپیدش خوان که هم رنگ تو است
(مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۲۸۹۳ و ۲۸۹۶ - ۲۸۹۵)

۲. عشق و محبت

اعتقاد مولانا رومی به وحدت نهفته در کثرت، اهمیت جوهر ذات را در مقابل ظواهر خاطر نشان می‌سازد. اشعار او - همان‌گونه که استاد شبیل نیز اشاره می‌کند - «مسحور از عشق الهی سروده شده‌اند» (شبیل، ۱۹۸۰: ۳۳۲)؛ در نتیجه، کلام او محبت و عشق بی‌چون و چرا و بدون شرط را بر جای کینه و خصومت می‌نشانند و

انسان را بر آن می‌دارد که ورای نفاق و تقسیمات ظواهر برخیزد؛ همان‌گونه که در ابیات زیر ملاحظه می‌شود:

بیا تا قدر یکدیگر بدانیم که تا ناگه ز یکدیگر نمایم
 چو مؤمن آینه مؤمن یقین شد چرا با آینه ما روگرانیم
 (کلیات شمس یا دیوان کبیر، غزل ۱۵۳۵)

۳. امید

ارزش بخشیدن مولانا رومی به تمامی نظام‌های فکری و بازساخت حقیقت در یکایک سنن می‌تواند باعث افزایش احترام به نفس در یکایک افراد جامعه بشری به خود و نیز دیگران شود. بنابراین، نگاه مولانا به حقیقت نه تنها مرهمی بر زخم‌های کهنه و تسلاهی بر ازدست دادن‌ها و روابط خدشه‌دار گذشته است، بلکه زاینده امید به زندگی توأم با خوشبختی است. مولانا رومی در قالب متجاوز از ۴۰۰۰۰ بیت، صفیر عشق و شادی خویش را به قلب‌های افسرده مردمش می‌فرستد تا اندوه ایشان را بزداید و امید شعف را به آنها بازگرداند.^۱

خیز که امروز جهان آن ماست جان و جهان ساقی و مهمان ماست
 (همان، غزل ۵۰۴)

از آنچه گذشت، می‌توان دریافت که مولانا رومی در اشارات خویش به شناخت و تجلی حقیقت، تفاوتی بین فرقه‌های مختلف و سنن گوناگون قایل نمی‌شود و از این رو برای توصیف آن از تشبیهات و استعارات کلی همانند «سایه یار» در بیت زیر، کمک می‌گیرد و پیام‌های صلح، عشق و امید خود را به مخاطبان خویش می‌رساند:

چون ز تنهایی تو نومیدی شوی زیر سایه یار خورشیدی شوی
 (مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲)

خاتمه سخن

از کاوش حاضر در بینش و نحوه نگرش مولانا رومی به حضور و جلوه حقیقت در اقلیت و اکثریت‌های مذهبی، منابع الهام و اهداف وی در بازشناسی این مفهوم

۱. مولانا رومی متجاوز از ۳۰۰۰ غزل، ۳۹ ترجیع‌بند و ۴۳۶ رباعی سروده است.

در سنت‌های گوناگون و نیز از تأمل در انگیزه‌های او در این زمینه، بررسی حوادث تاریخی و وقایع سیاسی زمان و مکان استاد و تأثیر آنها بر زندگی و جریان ذهنیات وی می‌توان نتیجه گرفت:

۱. نگاه مولانا رومی به مفهوم و جلوه حقیقت در سنن گوناگون، راه رویارویی و یا ایجاد خصومت و نفاق در بین گروه‌های مختلف را نمی‌پیماید، بلکه ماورای تفاوت‌ها و تقسیمات خاکی برمی‌خیزد.

۲. اشاره مولانا به رفتار «درست» و «نادرست» به منظور و به منزله ایجاد گروه و فرقه و یا نفاق و چند دستگی بین افراد اجتماع بشری و یا قراردادن خویش ماورای همه نیست؛ بلکه به پیشرفت انسان اشاره دارد.

۳. مولانا رومی به وجود اختلاف نظر در نحوه نگرش به حقیقت و ارتباط با آن در سنن مختلف معترف است. او این اختلاف‌ها را برای اشراق انسان لازم می‌داند و به آنها چون نردبانی برای عروج به ورای اختلاف‌ها و تقسیم‌ها، و مشاهده حقیقت واحد از فراز همه گونه‌گونی‌ها یاد می‌کند. به اعتقاد مولانا رومی، فقدان تنوع ملال‌آور است و حتی می‌تواند باعث کوته نظری و ناتوانی در شناخت خوب از بد شود (همان، دفتر چهارم، ابیات ۴۶۶ - ۴۰۶).

۴. مولانا رومی هیچ نظام فکری و اعتقادی را کاملاً «درست» و یا مطلقاً «نادرست» نمی‌داند؛ ولی همان‌گونه که در ابیات ۲۹۷۲ - ۲۹۲۳ از دفتر دوم مثنوی بیان می‌دارد، بر این اعتقاد است که «درست» و «نادرست» محرک تأمل انسان در مسائل و آموختن حقیقت از طریق کشف است.

همچنانک هرکسی در معرفت	می‌کند موصوف را غیبی صفت
فلسفی از نوع دیگر کرده شرح	باحثی مرگفت او را کرده جرح
وان دگر در هر دو طعنه می‌زند	وان دگر از زرق جانی می‌کند

این حقیقت دان نه حق‌اند این همه	نه به کلی گمراهان‌اند این رمه
---------------------------------	-------------------------------

پس محک می‌بایدش بگزیده‌ای	در حقایق امتحان‌ها دیده‌ای
---------------------------	----------------------------

(همان، دفتر دوم، ابیات ۲۹۲۵ - ۲۹۲۳، ۲۹۲۷ و ۲۹۶۷)

۵. گرچه مولانا رومی تنوع در عقاید و نحوه نگرش را باعث ایجاد جست‌وجوگری ذهن انسان می‌داند که در نتیجه خود می‌تواند در مشاهده و

شناخت حقیقت به او کمک کند، موافق کسانی نیست که خود را برتر از دیگران قرار می دهند و بر این اساس زندگی می کنند.

همان گونه که در داستان چهار هندو در ابتدای این مقاله اشاره شد، مولانا رومی بینش و نحوه نگرش خود را به مفهوم و جلوه حقیقت در سنن گوناگون در قالب عدم اسارت در یک نظام فکری و مذهبی خاص بیان می دارد. او پیوسته یادآور این مهم است که تا زمانی که انسان سرگرم و مجذوب اختلاف ها و تفاوت ها باشد، از ارتباط با حقیقت بیگانه و از مشاهده و لمس آن محروم می ماند.^۱

کتابنامه

جلال الدین محمد رومی. ۱۳۵۹ - ۱۳۵۶. مثنوی معنوی. به تصحیح رینولد نیکلسون. تهران: بروخیم.

۱۳۵۶. کلیات شمس یا دیوان کبیر. به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر.

تهران: امیرکبیر.

غنی، قاسم. ۱۳۶۹. تاریخ تصوف در اسلام. تهران: زوار.

فروزانفر، بدیع الزمان. ۱۳۵۹. «رساله در تحقیق احوال و زندگی مولانا جلال الدین محمد». تهران: زوار.

Arberry, Arthur John. 1968. *Mystical Poems of Rumi*. Chicago: University of Chicago Press.

_____ . 1942. *An Introduction to the History of Sufism*. London: Longmans.

Chittick, William C. 1353. *The Sufi Doctrine of Rumi, An Introduction*. Tehran: San'ati Sharif University.

Iqbal, Afzal. 1956. *The Life and Thought of Rumi*. Lahor: Bazm-I-Iqbal.

Nicholson, Reynold A. 1994. *Selected Poems from The Divani Shamsi Tabrizi*.

۱. شواهد این مقاله، با نسخه های خطی زیر مقابله شده اند:

Or.۶۴۳۸ *Masnavi*, Or. ۵۶۰۲ *Masnavi*, ۱۴۷۱۲, f. ۴۱ *Masnavi*; Or.۲۸۹ *Divani Shamsi Tabrizi*.

فراسوی رنگین‌کمان؛ بینش مولانا رومی از حقیقت در سنن گوناگون ۲۴۳

Cambridge.

Schimmel, Annemarie. 1980. *The Triumphal Sun*. London: East-West Publications.

Vitray - Meyerovitch, Eva de. 1973. *Odes Mystiques (Divan-e Shams-e Tabrizi)*. Paris:

Klincksieck.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علومو او مطالعاتو فرانسې
پرتال جامع علومو انسانی